

ترجمه: عبدالهادی احمدی

سید حسین رئیس السادات

وضع داخلی شیعه در زمان امام هادی^ع

در این فصل پیرامون وضع داخلی شیعه در زمان امام هادی صحبت خواهیم کرد، تا ترکیب جنبش و آنچه که درباره آن حضرت آمده است روشن کنیم و از طرفی با شناخت نقاط قوت و ضعف، بتوانیم در حد امکان تصور قابل قبولی از اوضاع داخلی شیعه ارائه دهیم.

۱ - خط انقلابی در حرکت شیعی.

خطی است که در لوای شیعه به پیکار مسلحانه پرداخت و در زمان امام، منجر به کوششها و حرکت‌های بسیاری شد که در ذیل از آنها سخن می‌گوئیم:

الف: حکومت پس از انقلاب

در فصل گذشته به انقلاب علویان طبرستان علیه حکومت عباسی در زمان متوکل پرداختیم^۲ و اکنون نکاتی را درباره اثبات این خط انقلابی و برتریهای آن بحث خواهیم کرد.

۱ - به سبب مقام و موقعیت ممتازی که علویان در اجتهاد اسلامی آن زمان داشتند، و هم به خاطر صلاحیتهای شخصی، علمی، اخلاقی و غیره که دارا بودند،

۱ - فصلی از کتاب منهاج التحرك عند الامام الهادی ، نوشته ع. نجف.

۲ - اشاره به فصل «اوضاع سیاسی در زمان امام هادی (ع)»

در هر زمان که رهبر یا رهبرانی از این علویان مخلص، بیدادگری حکومت و انحراف از دین حنیف را می‌دیدند، جنبش را آغاز می‌کردند، مردم اطرافشان گرد می‌آمدند، قیام می‌کردند و بالاخره پیروز می‌شدند و یا شکست می‌خوردند.

۲- این رهبران علوی گرچه از پیروان امامان معصوم نبودند ولی با اخلاصی که نسبت به اسلام داشتند، حرکت آنها خود می‌توانست کمک بزرگی در نضج‌گیری نهضت باشد. البته این عدم تابعیت مستقیم، مانع احترام و الهام‌گیری از ائمه معصوم نمی‌شد. جنبشهایی همانند آنها که مخالف حکومت بودند در مجموع نهضت عمومی شیعه را فایده می‌بخشید و دست کم در نقطه مخالفت با حکومت، انقلابیون با خط امامان تلافی و همسویی داشتند.

۳- وجود عناصر شیعی را که در انقلابهای علویان به فرقه زیدیه^۴ می‌پیوستند نمی‌توان انکار کرد، زیرا که قیام بر علیه ظالم و حق امامت فقط برای افرادی از خاندان پیامبر که قیام کنند، جزء ایمان و اعتقاد این فرقه شیعه بود.

۴- بخش اعظم شرکت‌کنندگان در جنبش و قیام، معتقد بودند که آنها از عموم شیعیانی هستند که به دنبال هرفرد انقلابی از آل رسول می‌روند، و برای بالا بردن کلمه اسلام و نشر دعوت تشیع، و رفع ظلم از مستضعفان از هیچ کوششی دریغ نخواهند ورزید. بنابراین آنها برای زیدیه به عنوان یک عقیده اعتباری قائل نبودند اما بعید نیست که در میان رهبران زیدیه افرادی را بیابیم که هم رهبری انقلابی باشند و هم ائمه دوازده‌گانه را دوست بدانند. برای شیعیان فوقی نمی‌کرد که به هر حال از چه شخص صالحی از آل محمد پیروی کنند؛ و این همان شیعه به معنی عام آن است.

۵- در زمان امام هادی حرکتی انقلابی علوی بروز کرد که منتهی به برپایی دولت علویان در طبرستان شد.

۴ قیام زیدیه خود یکی از انقلابهای علویان است که تداومی بس دراز داشت.

ب: انقلاب یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع)

در فصل گذشته روشن کردیم که انقلاب یحیی رحمة الله علیه، انقلاب نابی برای بالا بردن شعار دعوت «للرضا من آل محمد» بود و این البته شعار جدش زید بن علی بن الحسین (ع) بود که این زید هر چند قیامش دقیقاً بر راه امامان اثنی عشریه نبود اما ائمه علیهم السلام وی را تبرئه کردند و قیام وی را مورد نکوهش قرار ندادند. همچنان که موقعیت یحیی بن عمر نزد شیعه و تقوای او و دفاع وی از مظلوم در برابر ظالم، صفاتی است که مسیروی را با خط امامان تطبیق می دهد، تصور کلی پیرامون انقلابی که به رهبری او انجام شد مانند سایر نهضت‌های علوی است، که ائمه در راه خدمت به عالم تشیع به طور غیرمستقیم رهبری می کردند.

ج: از آنجا که فعالیت‌های امام را خلفای عباسی زیر نظر داشتند به وجود رابطه ای بین امام و انقلابیون مشکوک شدند. اما دقت امام در اینکه به وضوح و آشکارا، دستگاه خلافت را محکوم نمی کرد، از افزایش آن رابطه جلوگیری می کرد. این مسأله از خلال دو واقعه زیر به خوبی روشن می شود:

۱ - هجوم مسلحانه به خانه امام، پس از دریافت گزارشهایی که از وجود اسلحه و اموال در نزد امام خیر می داد. البته برای تداوم انقلاب وجود این عملیات را از طرف امام نه تنها نمی توان نفی کرد، بلکه امکان صحت آن هم می رود. دستگاه حاکم پس از هجوم به خانه امام، نزد او چیزی نیافت که بتواند براساس آن امام را محکوم کند. البته بعید به نظر نمی رسد که امام آنها را مخفی کرده باشد زیرا که از «سعید الحاجب» روایت شده است که گفت، شبی به وسیله نزدیکان به پشت بام خانه ابی الحسن رفته بودم تا در اختفاء و سرزده به منزل وی وارد شوم اما در تاریکی نمی دانستم که چگونه خود را به اتاق امام برسانم، در این هنگام ابوالحسن از خانه ای

که در آن بود مرا صدا زد ای «سعید» در جای خود بایست تا شمع بیاورند. چون پائین آمدم و به نزد او رسیدم، وی را در جبهه ای از پشم و شبکلاه یافتم که بر سجاده ای حصیری رو به قبله در حال عبادت بود. از آنجا که می دانست به چه منظوری آمده بودم گفت، خانه در اختیار توست، اما چون جستجو کردم چیزی نیافتم. به هر حال آن طور که گفته شده، چندی قبل از این واقعه، «بطحائی» نزد متوکل از ابی الحسن سعایت کرد، که نزد وی اموال و اسلحه می باشد و این سخنان باعث شد که متوکل، سعیدالحاجب را شبانه مأمور جستجوی خانه امام کرد و به وی دستور داد هر آنچه از اموال و سلاح در نزد امام یافت با خود بیاورد.

۲- به خاطر ترس از قیام، خود امام و یا تشویق افرادی از خاندان علوی برای قیام و انقلاب توسط امام، عباسیان شیوه دیگری را برای پیشگیری انتخاب کردند. آنها روش نمایش قدرت را برای ترسانیدن امام به کار بردند؛ زیرا روایت شده است که متوکل یک بار که قرازی بود از سپاهیان نشان سان بیسند فرمان داد که هر سواری خورجین اسبش را پر از گن کند و در مکانی بریزد که مانند تپه ای شد و آنرا «تلّ مخالی» (تپه خورجین ها) نام نهادند. سپس او با ابوالحسن از آن تپه بالا رفتند در حالی که همه سربازان با سلاح کامل و لباس رزم و با بهترین آرایش و تجهیزات کافی و ترکیبی جالب برای سان آماده شده بودند. متوکل به امام رو کرد و گفت غرض از دعوت شما برای بازدید از عده و غده لشکریان بود و در واقع غرض او ناامید کردن و ترسانیدن کسانی بود، که بخواهند بر او بشورند چه او واهمه داشت که به دستور و اشاره ابوالحسن یکی از بنی هاشم بر او خروج کند.

د: انحرافهای بعضی از قیامها

همه قیامهایی که علویان رهبری کرده اند دارای مبادی اعتقادی نبوده است

چنان که بعضی از آنها رنگهائی از انحراف اخلاقی داشته است، که طبیعتاً آنها را از روح اسلامی خالی و دور کرده است.

۱- جنبش حرّون:

این جنبش به رهبری حسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی ابن الحسین (ع) به وقوع پیوست. حسین بن محمد بعد از قیام یحیی بن عمر، در زمان مستعین رهبری جنبش علوی را در کوفه به دست گرفت، ولی او در واقع با نوع قیامی کرد، چهره روشن رسالت علویان را فاسد و خراب کرد. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین گوید که «حسین الحرّون» بعد از یحیی بن عمر در کوفه خروج کرد، مستعین خلیفه عباسی، «مزاحم بن خاقان» را با لشکری فراوان به سوی او فرستاد و چون او به کوفه نزدیک شد، حسین بن محمد بدون برخورد بالشکریان خلیفه از کوفه خارج شد و از راه دیگری طی طریق کرد تا به «سرمن رأی» (سامرا) رسید و با معتز بیعت کرد* و به هر حال «مزاحم» نیز از ورود به کوفه منصرف شد. اما حسین الحرّون پس از مدتی به قصد شورش مجدد، از سامره فرار کرد ولی دستگیر شد، و مدت ده سال زندانی بود تا در زمان معتمد به سال ۲۶۸ آزاد شد.

آن گاه برای سومین بار در کوفه شورش کرد و فساد و تباهی زیاد به بار آورد، تا اینکه در اواخر سال ۲۶۹ بر او دست یافتند و به بازداشتگاه بردند، آنگاه وی را در شهر واسط به مدت یک سال زندانی کردند. بالاخره در سال ۲۷۱ وفات یافت و موفق دستور داد که بر او نماز بخوانند و او را دفن کنند. ابوالفرج اضافه می کند که کسی روش او را درباره قیامش نپسندید بلکه گروهی از اهل کوفه را دیدم که همراهان وی را سرزنش می کردند و دشنام می دادند.

* چون در سال ۲۵۲ مستعین از خلافت خلع و معتز به جای او نشسته بود.

۲ - جنبش اسماعیل بن یوسف:

اسماعیل بن یوسف در روزگار معتز خروج کرد، لونه تنها سیرتی نیکو نداشت بلکه در مسیر و خط علویانی که در قیام خلوص داشتند نیز نبود. ابوالفرج می‌گوید که در همان روزگار شورش «حرون»، اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن الحسن (ع) نیز به مخالفت برخاست. برحاجیان متعرض شد و فساد بسیار کرد چنان که پیروانش نیز همانند او عمل می‌کردند و مانع عبور و مرور زائران بودند که من از ذکر آن اعمال کراهت دارم و غرض من بازگو کردن این نوع مطالب نیست. ابوالفرج اضافه می‌کند که در همین منطقه (کوفه) برادرش، حسن بن یوسف نیز به قتل رسید که مادر این حسن، ام سلمه، بنت محمد بن عبدالله بن موسی بن عبدالله ابن الحسن بن الحسن (ع) بود. به هر حال در باب کشته شدن حسن بن یوسف آمده است که در جنگی که برادرش اسماعیل بن یوسف، با مردم کوفه داشت با اصابت تیری کشته شد، و در همان واقعه بود که جعفر بن عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب نیز به قتل رسید، کمی که به مادرش «ام ولد» می‌گفتند.

۲ - پیروان امام (ع).

در بخش سوم کتاب الزینه تألیف شیخ ابی حاتم احمد بن حمدان الرازی آمده است که، فرقه ای که به آنها «قطعیه» گفته می‌شد، قائل به امامت علی بن موسی الرضا (ع) بعد از وفات موسی بن جعفر بودند، و به قطعیت رأی می‌دادند که

• به مادرائی که کنیز بودند و پس از مرگ شوهر به واسطه فرزند آزاد می‌شدند در عربی به آنها «ام ولد» می‌گفتند.

حضرت موسی بن جعفر وفات کرده است، و وارث بلافصل او حضرت رضاست. از این جهت به امامت آن بزرگوار راضی بودند و بر آن امام رضا نام نهادند. آنان همچنین به امامت فرزندان آن حضرت نیز یکی پس از دیگری اعتقاد داشتند، تا اینکه به علی بن محمد العسکری منتهی می شد و از آن جلوتر نرفتند. اما گروهی از همین قطعیه نسبت به محمد بن علی الجواد شک کردند، و از امامت وی برگشتند. زیرا می گفتند که هنگام وفات پدرش، امام جواد صغیر بوده بنابراین از علم امامت بی بهره است و شایستگی امامت را ندارد.

صاحب فرق الشیعه گوید که پس از وفات حضرت جواد همگی اصحاب آن حضرت، امام هادی را تصدیق کردند به جز عده قلیلی که (مُبرقع) را امام دانستند اگرچه آنان نیز بعداً به امام هادی برگشتند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

موضع امام هادی نسبت به غلات و منحرفین

از برخوردهای منهدم کننده‌ای که به اسلام و تشیع هر دو ضربه زد، برخورد غلات نسبت به باورهای اسلامی بود که این غلات خود، دوران طفولیت را در دامن تشیع گذرانیده بودند. بعضی از آنها در دام سادگی خود گرفتار شدند و افکارشان مسموم گردید.

غلات از فرقه‌هایی است که اولین هدف آنها انهدام اسلام بود و آن قوم بعداً که به موقعیت و پایگاه خود در جهت مخدوش کردن اسلام آگاهی یافتند؛ از طریق تحریف تشیع به اسلام هجوم آوردند و قلبش را نشانه گرفتند. به هر حال آنچه که به ما امکان می دهد تا نقش غلات را در تعارض با اسلام مورد توجه قرار دهیم به شرح

زیر است:

- ۱ - با حرکت غلات، در جنبش پیکارگر شیعه نهال فتنه ای کاشته شد که در نهایت به از هم پاشیدگی شیعیان منجر گردید و بدان سبب نیروی واقعی آنها برای حمایت از اسلام ضعیف شد.
 - ۲ - با اقدام به دورنگهداشتن مسلمین از رهبران حقیقی و شرعی تشیع، به آلوده کردن چهره منزه و روشن اسلام پرداختند و با شیوع و رسوخ افکار منحرف و مسمومشان که بی حد ناپسند بود سبب دوری مسلمین از یکدیگر شدند.
 - ۳ - ورود افکار غیر متجانس که از زندقه و شرک گرفته شده بود.
- به همین سبب امام دهم (ع) با غلات به مبارزه پرداخت، و کوته بینی افکار و آرای آنها را نشان داد چنان که نمونه ای از این درگیری را در زیر می آوریم.

۱ - علی بن الحسکه *مركز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی*

قاسم بن یقظین شاگرد علی بن حسکه قمی بود که در غلو نسبت به خاندان علی بر راه استاد می رفت. نصر بن الصبّاح گوید که «علی بن الحسکه الحوار» سمت استادی «قاسم الشعرائی الیقظینی» را داشت که از بزرگان غلات ملعون بود. از احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است که گفت: درباره گروهی به امام علیه السلام نوشتم و ذکر کردم آنها احادیثی را به شما و پدران شما نسبت می دهند که دلها از آن احادیث مکدر و بیزار است و به هر حال قابل قبول نیست. ولی از آنجا که به شما و پدران شما نسبت داده می شود، ما نمی توانیم آنها را رد کنیم و نپذیریم و از سوی دیگر اراجیفی که در آن گفتارهاست نمی توانیم آنها را بپذیریم. در آن احادیث رهبری و وراثت زمین را به گروهی نسبت می دهند که آنها را از موالی شما می دانند و از آن گروه مردی است به نام علی بن حسکه و دیگری به نام قاسم

یقظینی. آنها می‌گویند که: مراد از قول خدای تعالی در «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» امام است و نه سجود و رکوع و معنای زکات نیز امام است نه شمارش و حسابرسی ثروت و پرداخت زکات مال و چیزهایی از قبیل فرائض و واجبات و سنن و معاصی و گناهان وجود ندارد. به هر حال آیات را تا این پایه تغییر می‌دهند و معنای آنها را به این وجه که بیان شد دگرگون کرده‌اند. اگر صلاح دیدید حقیقت را برای ما بیان کنید و بر دوست داران خود منت بگذارید به آنچه که سلامت و نجاتشان در آن است، تا از گفته‌هایی که آنها را به ناپودی و هلاک راه می‌برد بپرهیزند. در پایان مجدداً اضافه کردم، کسانی که این مسائل را مطرح می‌کنند، ادعا دارند که از اولیاء هستند و مردم را به اطاعت از خود می‌خوانند و از آن جمله علی بن حسکه و قاسم یقظینی می‌باشند که در مجموع مطالب قابل قبولی نمی‌گویند. آن گاه امام در پاسخ نوشت که این دین ما نیست و از آن روش کناره گیرید.

از محمد بن عیسی روایت شده است که ابوالحسن نامه‌ای به من نوشت و با این سخنان آغاز کرد: خدا لعنت کند قاسم الیقظینی را و لعنت خداوند بر علی بن حسکه باد. او شیطانی است که با چنین مزخرفاتی قاسم را هم منحرف کرده است. شیخ الطائفه شیخ طوسی نقل می‌کند از حسین بن حسن بندار قمی از سهل بن زیاد الآدمی که یکی از یاران ما (سهل بن زیاد) به ابی الحسن العسکری (ع) نوشت، که ای سرور من فدایت شوم، علی بن حسکه ادعا می‌کند که از نمایندگان شماست و شما را «اول قدیم»^{*}، و خود را باب رسیدن به شما و پیام‌رسان شما می‌داند، و ادعا دارد که شما به وی دستور داده‌اید که مردم را به چنین و چنان بخواند زیرا که به زعم وی نماز، زکات، حج و روزه همه در نزد شما و کسی مانند ابن حسکه می‌باشد که ادعای بابیت و رسالت از جانب شما را دارد و او خود را مؤمن کامل می‌داند که

* یعنی «تالی تلوه» خدا یا موجود نخستین داند.

انجام نماز، روزه، حج و تمام شرایع دین از وی ساقط شده است. به هرحال منظور از همه آن چیزهایی که برای شما نوشته شده این مطالب بود و پوشیده نباشد که مردم بسیاری بر او گرد آمده اند. پس اگر این نامه از نظر شما گذشت منت بگذارید و با جواب به این مسائل پیروان خود را از هلاکت نجات دهید*.

سهل بن زیاد می گوید که امام به من پاسخ داد، ابن حسکه دروغ می گوید و خدا او را لعنت کند، به نظر تو من شیعیان خود را نمی شناسم؟ او شیعه ما نیست و لعنت خدا بر او باد. به خدا قسم، محمد و پیامبران پیش از او مبعوث نشدند مگر برای پاکی، نماز، زکات، روزه، حج، ولایت و آنچه محمد (ص) دعوت کرده است. به جز خدای یگانه که شریک ندارد خدائی نیست و ما اوصیاء پروردگار از فرزندان محمد (ص) و بندگان ناچیز خداوند می باشیم** . چیزی برای او شریک نمی گیریم، اگر اطاعت کنیم مورد رحمت قرار می گیریم و اگر عصیان کنیم مورد عذاب قرار می گیریم. ما را بر خدا حجتی و حقی نیست بلکه حجت از آن خداوند است بر ما و بر تمام مخلوقات. از آنچه که به ما نسبت می دهند به خدا پناه می بریم، و در پیشگاه پروردگار، این گفته ها را که همه ساختگی است رد می کنیم. به هرحال این لعنت شدگان خداوند را ترک کنید و به آنها اجازه فعالیت ندهید که سخت گمراهند و مستوجب هلاکت و کشتن.

از روایات فوق نکات زیر به دست می آید:

- ۱ - گروه غلات در قم ظهور کردند و موفق شدند بعضی از مردمان ساده اندیش را جذب کنند.
- ۲ - علی بن حسکه و پس از او شاگردش قاسم بن بقطیز این گروه را رهبری می کرده اند.

۵ رجال الکشی. تصحیح حسن مصطفوی، ص ۵۱۸

۶ رجال الکشی این جمله را اضافه داشت ص ۵۱۹

- ۳- رهبر این گروه ادعا داشت که از پیروان امام هادی و از معتمدان اوست.
- ۴- مبادی و اصول اعتقادی این گروه فاسدکننده بود:
- الف: خدا دانستن (تألیه) امام هادی (ع).
- ب: ادعای اینکه او (علی بن حسکه) پیامبری است که از سوی امام هادی فرستاده شده و وی باب دسترسی به امام است.
- ج: به وجود آوردن تغییراتی که اساس اعتقادات اسلامی را درهم می‌کوبید، از جمله صرف نظر کردن از نماز، روزه، زکات و سایر عبادتها.
- د- کناره‌گیری شیعیان مخلص از غلات هنگامی که پیامون موضوع به امام نامه نوشتند و امام درباره غلات به آنها پاسخ داد.
- ۵- رد شدن غلات توسط امام:
- الف: تکذیب مقوله‌های فاسد فکری آنها؛
- ۱- خداوند پیامبران و فرستادگان را به پاکی، نماز، روزه، حج، زکات و ولایت مبعوث کرد.
- ۲- دعوت محمد (ص) اختصاصاً به کلمه لا اِلهَ الا اللهُ استوار است.
- ۳- اهل بیت پیامبر اوصیاء پیامبرند و هیچ چیز را شریک خدا نمی‌دانند.
- ۴- ارزش و اعتبار امامان به اطاعت از خدا و دوری از گناهان است.
- ۵- خدا را بر امامان و جمیع کائنات حجت است و هیچ کس را بر او حجتی نیست.
- ب: امام علیه السلام از اینکه رهبر غلات از پیروان اوست در مقام انکار و تکذیب برآمد.
- ج: دعوت امام به کناره‌گیری از آنها و منزوی کردن آنها (غلات).
- د: دعوت امام به تنگ گرفتن بر آنها و مبارزه با آنها.

۲ - محمد بن نصیر النمیری

فرقه ای دیگر از نیابت و رسالت «محمد بن نصیر الفهری النصیری»، صحبت می دارند، زیرا که او ادعا کرد فرستاده و پیام رسان علی بن محمد العسکری است. او نسبت تناسخ و غلبه ابوالحسن می داد. درباره ربوبیت آن حضرت و مباح بودن محارم سخن می گفت، لواط را حلال می دانست و می گفت، فاعل و مفعول شدن یکی از خواسته ها و نیازهای (شهوات) پاک (طیب) است و خدا آنها را حرام نکرده است. در این راه و روش «محمد بن موسی بن الحسن بن فرات» آنها را کمک و تقویت می کرد، و آمده است که بعضی از مردم به وضوح دیدند که غلامی بر پشت محمد بن نصیر بود و سپس او را بر پشت آن غلام دیدند^{۵۲۱}. او می گفت که این لذت نمونه ای از تواضع به خدا و ترک کبیر و خودخواهی است. گفته شده است که پس از او مردم فرقه های مختلفی پدید آوردند^{۵۲۲}.

چون امام علیه السلام، محمد بن نصیر النمیری و آن دوی دیگر را که ذکرشان گذشت لعنت کرد. هر سه از امام برگشتند و زبان به لعن امام گشودند.

۳ - دیگر غلات

الف : موسی السواق

ب : محمد بن موسی الشریقی

ج : العباس بن صدقه

د : ابوالعباس الطرنانی

۵۲۱ در متن اصلی که رجال کشی باشد چنین آمده است «... و غلامٌ نه علی ظهره، وائهُ عاتِبَةُ علی ذلِک»

که مفهوم آن دستور و عتاب محمد بن نصیر به غلام برای این کار می باشد. ص ۵۲۱

ه: ابو عبدالله الکندی المعروف به شاه رئیس

و: الحسن بن محمد بن بابا

نصر بن صباح گفت که فرقه «علیایویه» از پیروان موسی السواق بودند، و ختم رسالت و امامت را در محمد (ص) می دانستند. علی بن حسکه الحواری قمی که مراد شعرانی یقطینی بود شاگردان دیگری چون ابن بابا و محمد بن موسی الشریقی نیز داشت. ملاعینی که خداوند آنها را لعنت کرده است. نصر بن صباح اضافه می کند، که عباس بن صدقه، ابوالعباس الطرنانی و ابو عبدالله الکندی معروف به شاه رئیس از غلات ملعون هستند.

محمد بن مسعود از علی بن محمد، از محمد بن موسی، از سهل بن خلف نقل کرده است که از امام هادی پرسیدم ای سرور ما بر جماعتی از پیروان شما از جمله برحس بن محمد بن بابا امر مشتبه شده است، ما رابه چه فرمان می دهی، دستورش را بپذیریم یا از وی دوری کنیم زیرا که در باره او سخن بسیار است. پس امام به خط خود نوشت: او و «فارس» هر دو ملعون هستند، از آنها دوری کنید، که خداوند آنها را لعنت کرده است.

ز: حسین بن علی الخواتیمی

او نیز متهم به داشتن عقاید غلات بود. نصر بن صباح گفت که حسین بن علی الخواتیمی غالی ملعونی بود که امام رضا را درک کرده بود.

۴ - فارس بن حاتم القزوینی

او یکی از رجال شیعه و خود قطبی بود و مرکزیتی داشت چنان که با صلاحیت و شایستگی لازم و اجازه داشت، اموال (وجوهات) از شیعیان بگیرد و لیکن با اسراف و تبذیر در امانت خیانت کرد؛ و برای نهضت خطری شد که از این امر امام

هادی آگاه شد. دیدگاه امام را در مورد او به شرح زیر روشن می‌کنیم:

الف - دعوت شیعیان به استخفاف و اهمیت ندادن به وی

ب - وارد نشدن با او در مباحث کلامی به خاطر ترس از افساد وی

ج - در امور شیعه به وی اجازه دخالت ندهند و با وی مشورت نکنند

د - افشاگری درباره او و مکاتبه بزرگان شیعه درباره خط فکری او و

دیدگاههای خودشان تا برای شیعیان مسائل روشن شود. البته با رعایت اصل عدم

آگاهی مخالفین، از جهت اینکه نهضت کلی تشیع در موضع ضعف قرار نگیرد.

آنچه لازم به تذکر است وجود مجموعه کتابهایی است که فارس بن حاتم

تألیف کرده است. گرچه روایت شده که «فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی» در

خدمت حضرت بوده، ولی روایت اندکی از آن حضرت نقل کرده است. به هر حال

کتابهای او به شرح زیر است.

۱ - کتاب الرد علی الواقفیه

۲ - کتاب الحروب

۳ - کتاب التفصیل

۴ - کتاب عدد الاثمه من حساب العمل

۵ - کتاب الرد علی الإسماعیلیه

کتاب رجال کشی به تفصیل درباره او به بحث پرداخته است که عیناً از آن

کتاب مطالبی نقل می‌شود. ابراهیم بن داود الیعقوبی گفت: درباره فارس بن حاتم

به ابا الحسن نوشتیم، امام پاسخ داد که با او همسخن مشوید و چون به سوی شما آید او

را اعتنا نکنید. «عروة» هم درباره فارس بن حاتم به ابی الحسن نامه نوشت و امام

جواب داد که او را تکذیب و رسوا کنید، خدا از او روی بگرداند و وی را خوار کند،

زیرا او در آنچه ادعا می‌کند دروغ می‌گوید، از گردهمایی و صحبت با او پرهیزید، از

مشورت با وی اجتناب کنید و راه را برای شرارت او هموار مسازید. خدا ما را از اعمال او و کسانی مانند او حفظ کند.

از «موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد» نقل شده است که «عروه» گفت به امام نوشتم، فدایت شوم ما به مسایلی برخورد کردیم که حاکی از اختلاف نظر میان فارس بن حاتم و علی بن جعفر است و این اختلاف تا حدی است که از همدیگر بیزار می‌جویند. عنایت بفرمایید و بر من منت گذاشته و مرا از آنچه درباره آنها نزد توست آگاه کن و بنویس که کدامیک از آن دو مجاز است که از طرف شما حوائج ما را تولیت کند تا از دیگری بی‌نیاز شویم. پس اگر مدلل و مبرهن فرمائی بسی بزرگوارانه عمل کرده‌ای. پس امام به عروه نوشت که تا کنون کسی در این مورد سؤال نکرده است، و هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد؛ زیرا که خداوند منزلت علی ابن جعفر را بلند کرده و از اینکه علی بن جعفر را با فارس بن حاتم مقایسه کنیم خدا ما را بی‌نیاز کرده است. پس برای رفع نیازها نزد علی بن جعفر بروید و از فارس بترسید و او را از دخالت در امور خود منع کنید. به هر حال این وظیفه تو و همه کسانی است که با تو هستند زیرا پاره‌ای از آنچه که او به آن وسیله مردمان را منحرف می‌کند به من رسیده است.

از محمد بن عیسی نقل شده است که ابوالحسن العسکری، به قتل فارس بن حاتم فرمان داد و بهشت را برای کسی که او را به قتل رساند تضمین کرد زیرا که فارس فتنه‌گر بود و مردم را فریب می‌داد و دعوت به بدعت می‌کرد. پس ابی الحسن دستور کشتن فارس لعنة الله علیه را صادر کرد و گفت او در حالی که خود رانماینده من می‌داند، فتنه می‌کند و مردم را به بدعت دعوت می‌کند، اگر کسی او را بکشد و مرا از شر او راحت کند من جداً در نزد خداوند بهشت را برای او ضمانت می‌کنم.

«جنید» گفت که ابوالحسن (ع)، به من پیام فرستاد و مرا به کشتن فارس بن

حاتم لعنة الله عليه دستور داد. گفتم نمی پذیرم مگر اینکه* از خود آن حضرت بشنوم و به طور مستقیم دستور بگیرم. پس امام از من خواست که نزدش بروم و گفت ترا به کشتن فارس دستور می دهم. آن گاه پولی از خود به من داد و گفت اسلحه ای مناسب تهیه کن و نزد من بیاور، با آن پول شمشیری خریدم و نزد او بردم، گفت این را برگردان و چیز دیگری تعبیه کن، جنید گوید که شمشیر را برگردانیدم و به جای آن ساطوری تهیه کردم و نزد امام بردم، که گفت این خوب است. آن گاه به سوی فارس آمدم در حالیکه بین دو نماز مغرب و عشاء از مسجد بیرون می رفت، ضربتی بر سرش نواختم و چون او را به زمین افکندم، خود را بر او انداختم تا هلاک شد. در آن هنگام هیچ کس غیر از من در آنجا نبود و کسی با من سلاح و دشنه ای ندید، چون اطراف را جستجو کردند چیزی نیافتند و ساطور نیز دیده نشد.*

«محمد بن عیسی بن عبید» به «ایوب بن نوح» نوشت و پرسید در جواب نامه «علی بن عبیدالله دینوری جیلی»، از امام چه دستوری درباره فارس بن حاتم ملعون به او (ایوب بن نوح) رسیده است؟ ایوب جواب داد، درباره فارس از من سؤال کرده بودی. اکنون برایت می نویسم، آنچه را که به من نوشته شده بود، و آن ماجرا چنین است. علت عزل فارس خیانتش بود و این سبب شد که نیابت را به برادرش واگذار کردم. چون برادرش (برادر فارس بن حاتم) چنین دید نزد من آمد و از من خواست به ابی الحسن نامه بنویسم و درباره این موضوع استفسار کنم. من از خود رد کردم ولی چون اصرار کرد قبول کردم، نامه ای به امام نوشتم و به حج مشرف شدم، چون از حج

* در متن «... فَتَلَّمْتُ لِأَخِي...» بود که مفهوم درستی نداشت با مراجعه به متن اصلی (رجال کشی ص ۵۲۴) این طور آمده بود «... فَتَلَّمْتُ لِأَخِي...»

* ترجمه متن اصلی بدین گونه است «... و چون او هلاک شد، سروصدا بلند شد، ساطور را از دستم انداختم، مردم جمع شدند و مرا گرفتند زیرا که غیر از من کسی آنجا نبود، اما کسی با من سلاح و دشنه ای ندید...» رجال الکشی ص ۵۲۴.

آدم هنوز جوابی نرسیده بود بنابراین رسولی نزد امام روانه کردم. آن گاه امام نوشت این مطلبی را که هم اکنون برایت می نویسم اگر این مطلب پیام امام نمی بود من از کسانی نبودم که به این مسأله بپردازم. و اما آنچه که امام به من نوشته همانند مطلبی است که به «جبللی» نوشته بود*. در ابتدا امام توجه می دهد به اموالی که چه از قدیم و چه حالا در نزد فارس خائن لعنة الله عليه می باشد، سپس اضافه می کند که او (جبللی) را آگاه کردیم که آن اموال به هیچ وجه به دست ما نمی رسد و دستور دادیم که هیچ چیزی به آن ملعون نرسانند و برای رفع مشکلات نیز به تو (جبللی) مراجعه کنند. آن گاه امام می گوید که نامه ای به من رسیده است به خط و امضای خود فارس، که خدا عذابش را زیاد کند دالّ بر اخذ اموال، او چگونه جرأت کرده است که به خدای عزّ و جلّ و بر ما دروغ ببندد و در اموال شیعیان ما خیانت کند؟ خداوند او را عقوبت دهد و از او انتقام گیرد. به هر حال کار فارس در نزد اصحاب مؤمن و ثابت قدم ما برملا شد، و این سخنان را به کسی دیگر و به دیگر مخالفین نسبت ندهید. از فارس لعنة الله عليه حذر و خود را از او حفظ کنید، خدا جزای او را بدهد زیرا که ما از خدا سلامت دین و دنیا می خواهیم و امید است که ما بدین نعمت بهره مند شویم، والسلام.

ابونصر می گوید که از «ابا یعقوب یوسف السخت» شنیدم که گفت: در سُرْمَن رأی (سامره) بودم و در پایان روز نافله می خواندم که علی بن عبدالغفار وارد شد و به من گفت، «العمری»- که خدای او را رحمت کند- نزد من آمده و گفته مولای تو، ابی الحسن، دستور داده است که مردی مورد اعتماد را برای آوردن علی بن عمرو العطار بفروست، کسی که از جانب مردم قزوین آمده و در حوالی خانه احمد بن الخضیب مسکن گزیده. گفتم مرا نام بردی؟ گفت نه، ولی از تو مورد اعتمادتر

نمی یابم. پس به جایگاهی که علی بن عمرو نزول کرده بود رفتم و از محل او آگاه شدم و او در آن هنگام نزد فارس بود. چون برگشتم و علی بن عبدالغفار را دیدم از جایگاه علی بن عمرو او را مطلع گردانیدم، آنگاه هریک بر اسب خویش سوار شدیم و به آن محل که فارس بن حاتم نیز در آنجا بود وارد شدیم. چون فارس ما را دید بلند شد و علی بن عبدالغفار را در آغوش گرفت و گفت چگونه این نیکویی و دیدار شما را پاس دارم؟ اما علی گفت که جای تشکر نیست زیرا که من به دیدن تو نیامده‌ام، ولی چون دریافتم علی بن عمرو آمده است و از فرزند «ستان» شکایت دارد آمده‌ام که این مشکل را به طریقی که او دوست دارد حل کنم. پس چون ما را بر علی بن عمرو راهنمایی کرد، هنگامی که علی بن عبدالغفار دست علی بن عمرو در دستش بود خود را به عنوان فرستاده ابی الحسن معرفی کرد و به او پیام داد که درباره مالی که هم اکنون همراه دارد صحبت نکند و وی را آگاه کرد که فارس لعن شده است. پس چون بیرون می شد قرار گذاشت که فردا او را ببیند، به هر حال این وعده انجام شد و علی بن عبدالغفار او را به العمری رسانید. در آن مجلس، علی بن عمرو العطار از العمری پرسید که اراده و دستور چیست؟ او به لعن (فارس) زبان گشود و او را و آنچه که با او بود به نزد امام برد.

ابی محمد الرازی گفت که از جانب امام رسولی آمد و گفت که «قزوینی فارس» فاسق و منحرف است، و سخنان ناپسند می گوید، خدا او را لعنت کند.

ابراهیم بن محمد الهمدانی و فرزندش جعفر در سنه ۲۴۸ به امام نوشتند که از ما، در باره «علیل»^{۳۰} و «قزوینی» می پرسند و اینکه کدام یک از آنها می تواند محل رجوع مردم باشد و از این بابت مردم نگران هستند زیرا که آن دو از یکدیگر بیزاری می جویند. پس امام نوشت نه جای سؤال در باره قزوینی است و نه جای تردید در

^{۳۰} مراد علی بن جعفر است که در صفحات جلوتر از آن بحث شد.

بارۀ «علیل»، زیرا که خداوند مقام و مرتبت «علیل» را در قیاس با قزوینی بزرگ کرده است، برای رفع مشکلات و حوائج به علیل مراجعه کن و به همه کسانی که از تو پیروی می‌کنند بگو که برای رفع نیازهای خود به علیل مراجعه کنند و از شرکت دادن قزوینی در مسائل و مشکلات خود پرهیزند زیرا که به من اطلاع داده شده است که چگونه او اذهان پیروان ما را آلوده کرده است و چگونه حقایق را در نزد مردم وارونه جلوه داده است امیدوارم که به او توجه نکنید. این دستخط امام را منصور بن عباس و بعضی افراد دیگر نیز از اهل کوفه خوانده‌اند.

محمد بن عیسی گوید که ما نامه دهقانی (بزرگی) را خواندیم، همراه با جواب و خط امام که در باره قزوینی بود، در آن نامه دهقان از اضطراب و نگرانی مردم در مسأله‌ای که پیش آمده بود به امام خبر می‌داد؛ که پیروان و سرسپردگان شما نه تنها از دادن مال امتناع می‌ورزند، بلکه تعهد و وفاداری خود را هم شکسته‌اند. پس امام به وی نوشت، فارس قزوینی را تکذیب، و در باره وی افشاگری کنید، خدا او را از شما دور بگرداند و رسوا کند زیرا که او در آنچه ادعا می‌کند دروغ می‌گوید. از مجالست و مصاحبت او پرهیزید، مشورت با او را تحریم کنید و راه را برای شرارت او هموار نسازید زیرا که خدا از کمک او و امثال او بی‌نیاز است.

پایان

کتاب شناسی

عمده متونی که در تألیف و تدوین این متن از آنها استفاده شده به شرح زیر است. مترجمان نیز گاهی اوقات با مراجعه به متن اصلی ترجمه را ویراستاری کرده اند.

۱ - اعلام الوری

۲ - کشف الغمه

۳ - مقاتل الطالبیین

۴ - الفلو والفرق المغالیة فی الحضارة الاسلامیة

۵ - فرق الشیعه للنوبختی

۶ - رجال الکشی (اختیار الرجال)

۷ - رجال النجاشی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی